

سوگند

به روستای نیلودان آب صبح
به لب نشین خاوش بیه در تهاب

به بی تراهی ما پس

به پاکبازی آب

به شرم عشق شرر بار دختر نرمن

به ریخ مادر بگ زنده دار چشم به راه

به بی گناهی کودک

به درد مندی پیر

به آرزوی بزرگی که رفته در دل خاک

به پایداری مغرور پهلوان اسیر

به ریخ حضرت ساین ارشد نل محمودان

به سر بلندی دارستان سگر رزم

به روح شعله عاشقان از آردی

به نقش آسما الفنا

به آرزوی دانش

به جاودانی مغرور به ماکی ^{به} _{دانش}

به خوشه آسما طلایی گندم همرا

به ذات کار که زاننده توانا ^{به} _{ست}

ز طرف سنگی تا گشته قضا ^{به} _{پایا}

به اقراران فرزندان

به آسما بلند

به این همه زره صدق می فرود سوگند

که آفرین تقسم را کنم تبار می

که غول آسما ستم را ببنگند بر خاک

در دست آسما بر آید به هم دید بیوند

آتش

سنگی دریا ۱۹۶۳
۱۹۶۳